

به قهقرا بر نمی گردیم! ... هنوز هم اگر در مشرق زمین از تجدد صحبت به میان آید فوراً ترجمه به لامذهبی و تأویل طبیعی گری می شود! و این «قبول نکردن چراغ الکتریسته است به جای پیه سوز قدیم.» حال آن که «مقصود طرفداری از دوره جدید است.» پس می بایست بهانه را از دست این گونه اشخاص خارج کرد و «شمشیر فساد» آنان را شکست و «شبهاتی را که به نام دینداری می نمایند به نام قلم مرتفع ساخت.»^{۲۹}

اما اگر چنین بود دیگر چرا فروش و مصرف مشروبات الکلی و تئاتر و سینما را ممنوع می ساخت و فرمان اقامه ی اذان ظهر از بناهای دولتی را می داد؟! آن هم در حالی که «بلا استثناء هریک از علماء خواهش ملاقات از رئیس الوزراء نمودند جواب داد وقت ندارم.» افزون بر این، بستن مالیات و کاهش شمار کارمندان دولت و تقلیل حقوق آنان نیز جز ایجاد نارضایتی در میان مردم حاصلی به بار نیاورد و بر شمار مخالفان دولت افزود. دیگر شاه، ارتش و مردم هیچ یک در کنار او نبودند و سید در آغاز بلندپروازی های خود به سرانجامی پرشتاب رسیده بود. پس کوشش نورمن، وزیر مختار انگلیس، برای نجات کابینه ی او بی نتیجه ماند و ملاقات با شاه نیز برای دست یافتن بدین مقصود حاصلی به بار نیاورد. نورمن نوشت: «همه مساعی من برای منصرف کردن توطئه گران از این دسیسه فاجعه آمیز شکست خورد؛ شکست من ناشی از این واقعیت است که از هنگام فراخوانی نیروی ما، وزیر جنگ دیگر از ما واهمه ای ندارد.»^{۳۰}

پیام تلخ و ناخواسته ی سقوط سیدضیاء برای انگلستان در آن بود که دوستان دیگری را نیز از دست می داد. عناصر مؤثر و برجسته ی اشرافیت قاجار، زندانی شدن خود را حاصل پشتیبانی انگلستان از این امر می دانستند و سخت برافروخته بودند؛ بی آن که بپذیرند اگر دخالت انگلستان نبود، شاید به مرگ محکوم می شدند. مدافعان سیدضیاء نیز از منظری دیگر، بریتانیای کبیر را شماتت می کردند و بر این گمان بودند که به آنان خیانت شده است. لرد کرزن با سیاست های خود وضعیتی را به بار آورد که در آن هم گرایش

ارتجاعی، که مدافع آن بود، و هم جریان اصلاح طلب، که دستکم انتظار حمایت معنوی انگلستان در مبارزه برای آزادی را داشت، به مخالفت با بریتانیا سوق یافت. در رویارویی با چنین کنش و واکنشی، انگلستان ترجیح داد تا در اجرای سیاست خود در ایران، بار دیگر به اشرافیت روی آورد.^{۳۱} انتصاب قوام به مقام ریاست وزرا بازتاب چنین انتخابی بود.

تا خبر انتصاب قوام که «نظر به حُسن کفایت و خدمتگزاری» از جانب شاه مأمور تشکیل کابینه شده بود در مملکت پیچید، آینده‌ی خراسان نیز، تا آنجا که به صدور احکام دولتی مربوط می‌شد، روشن بود. قوام با کسب «رضامندی و اعتماد خاطر ملوکانه» که در دستخط قید شده بود، تکلیف کلنل محمدتقی خان پسیان را معین می‌کرد. او بلافاصله با ارسال دو تلگراف به مشهد، نخست نجدالسلطنه را «حسب الامر اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فدا» به کفالت ایالت خراسان گمارد و سپس کلنل را در سمت ریاست ژاندارمری خراسان ابقا کرد. تاریخ ارسال هر دو تلگراف نهم خرداد ۱۳۰۰ (۳۰ ژوئن ۱۹۲۱)، یعنی روز امضای دستخط شاه و انتصاب او به مقام ریاست وزرایی بود.

سرعتی که قوام در ارسال تلگراف اتخاذ کرده بود و عباراتی که در آن به کار می‌برد، حاکی از حساسیتش نسبت به سرنوشت خراسان و تعیین تکلیف با کلنل بود. تلگراف اگرچه لحنی صریح و آمرانه داشت، اما معتدل و عاری از کینه‌توزی و تصفیه حساب‌های گذشته‌ای نه چندان دور به شمار می‌آید. قوام می‌گفت چون کابینه منفصل و او مأمور تشکیل کابینه جدید شده است، دیگر ادامه‌ی حکومت نظامی در خراسان ضرورتی ندارد و از کلنل می‌خواست امور ایالتی را به نجدالسلطنه وا گذاشته و «خود مشغول کارهای ژاندارمری باشد.» بنا بر نظر قوام، کلنل می‌بایست تمام زندانیان را جز آنان که «مرتکب جنحه و جنایت» شده‌اند، آزاد سازد و اموالشان را به آنان مسترد دارد. او در این جا کم‌ترین اشاره‌ای به حکم بازداشت آنان که در پی صدارت سیدضیاء و به فرمان محمدتقی خان انجام گرفته بود، به میان

نمی آورد. حتی در زمینه‌ی حکومت نظامی نیز فقط خواستار لغو آن بود، بدون آن که به دلیل و سابقه‌ی آن اشاره‌ای کند؛ دلیل و سابقه‌ای که رد پای کلنل آشکارا در آن به چشم می خورد.

قوام در پایان تلگراف از وی خواست در پیشرفت امور ایالتی «تابع امر و نهی» نجدالسلطنه باشد و نتیجه‌ی پیشرفت کار را به دولت اطلاع دهد. نکته‌ی ظریف تلگراف، اشاره به دستخط همایونی پیرامون انتصاب قوام به مقام ریاست وزرایی بود که ظاهراً ضمیمه شده بود.^{۳۲} شاید با این تصور که جای هیچ بهانه‌ای برای نافرمانی باقی نگذارد.

کلنل، در پاسخ به تلگراف قوام، به انتخابی دیگر روی آورد و از اجرای فرمان سر باز زد. به دستور او، نجدالسلطنه و شماری از متنفذان محلی بازداشت شدند و اداره‌ی حکومتی به تصرف ژاندارم‌ها درآمد. تلگرافخانه نیز اشغال و ارتباط خراسان با پایتخت قطع شد.

متعاقب این اقدام، کلنل گروهی از افراد و نمایندگان مردم را به ارگ دولتی دعوت کرد. او طی سخنرانی پرشوری، ضمن اشاره به خدمات خود و اظهار نارضایتی از سیاست دولت، شرکت‌کنندگان را مجاب کرد از دولت بخواهند تا او را به جای نجدالسلطنه به والی‌گری خراسان منصوب کند. بر همین اساس، گروهی از آن جمع در تلگرافخانه تجمع و در تماس با پایتخت اعلام کردند نجدالسلطنه قادر به حفظ انتظامات در خراسان نیست و کلنل را برای این مقام پیشنهاد دادند. این اقدام و به ویژه تشکیل جلسه در ارگ دولتی و پیامدهای آن، تمرّد آشکار از فرامین دولت و به رسمیت نشناختن آن بود؛ هرچند کلنل هنوز راه گفتگو و مذاکره با دولت مرکزی را نیز نمی بست. او در پایان جلسه‌ی ارگ دولتی، با طرح شش خواست، شرایط خود را برای ادامه‌ی کار یا کناره‌گیری و ترک کشور جهت تکمیل آموزش در رشته‌ی خلبانی اعلام کرد. همان شب از دربار جواب رسید که شاه با تمام خواست‌های کلنل موافقت کرده است «جز این که اجازه نمی دهند که مشارالیه از ایران خارج شود و مقتضی می دانند که در سر خدمت خود

حاضر، با امیدواری و استفهاری کامل مشغول باشند.» با دریافت این تلگراف، کلنل نجدالسلطنه و دیگر زندانیان را آزاد کرد و دارالایاله، مرکز حکومتی خراسان را ترک گفت و به خارج شهر رفت.^{۳۳}

یکی از نکات برجسته‌ی سخنرانی چندساعته‌ی کلنل در مجمعی که در ارگ دولتی تشکیل شد، پرداختن به اختلافاتش با قوام بود. او اعلام کرد که بازداشت قوام نتیجه‌ی تبعیت از دستور مافوق و اعتنا به حرفه‌ی سربازی بوده است. اقدامی که به اعتقاد او در «نهایت ادب و احترام انجام گرفته بود.» امیر تیمور کلالی که در آن مجمع شرکت داشت، با اشاره به اظهارات محمدتقی خان از قول او چنین می‌گوید: «... خواست خدا این بود که اسیر من، امیر من شد. این امیر به جای آن که شکرگزاری بکند و بگوید من از تو راضی هستم که تو وظیفه‌ات را نسبت به من به بهترین وجه انجام دادی، دیگری را به کفالت خراسان تعیین کرده است. و این حکایت می‌کند که نسبت به من بغض و کینه‌ای دارد.»^{۳۴}

ادعای کلنل را نمی‌توان به جدّ پذیرفت، زیرا اگر صحبت از حرفه‌ی سربازی و رعایت دستور مافوق در میان باشد، چگونه می‌توان به فرمان سید ضیاء گردن نهاد و از اجرای دستور قوام سرباز زد؟ علاوه بر این، مراجعه به اسناد ما را با واقعیات دیگری روبه‌رو می‌سازند. این واقعیات حاکی از آن‌اند که در نظرات قوام نه تنها بغض و کینه‌ای به چشم نمی‌خورد و عاری از حس انتقام‌جویی است، بلکه نشان از دلجویی و چشم‌پوشی بر اقدامات کلنل دارد. از تلگراف‌هایی که در دست است، می‌توان دریافت که رابطه‌ی قوام با محمدتقی خان، تا آن جا که به سابقه‌ی امر بازمی‌گردد، بر اساس تفاهم و اعتماد استوار بوده است.

محمد دهنوی با تکیه بر این اصل، به تلگرافی اشاره می‌کند که از سوی قوام در مقام والی خراسان به مشیرالدوله، رئیس‌الوزرای وقت، ارسال شده بود. بر اساس مفاد این تلگراف، قوام از تأخیر کلنل در حرکت به خراسان اظهار نارضایتی می‌کند و خواستار تسریع امر است. او طی تلگراف دیگری

در زمان ریاست وزرایی سپهدار می نویسد: «... چون کلنل محمدتقی خان در خراسان مشغول خدمت و از مشارالیه کمال رضایت حاصل است، خواهشمندم مخارج معاودت مشارالیه را هم تصویب و مقرر فرمایید حواله آن را صادر نمایند.»^{۳۵}

عبدالله مستوفی و ملک الشعراى بهار در همین زمینه تا آن جا پیش می روند که اعلام می کنند کلنل با قوام «عهد و پیمان یگانگی بسته» بود و علی آذری که کمترین خرده‌ای را به رفتار کلنل روا نمی داند، معتقد است قوام، روز سیزده نوروز برای رفتن به ملک آباد از محمدتقی خان خواسته بود اسکورتی در اختیارش بگذارد و کلنل چنین می کند.

مجموعه‌ی این مسائل، چنان که مهرداد بهار اشاره می کند، حاکی از آن است که حتی اگر پیمان مودتی نیز میان قوام و پسیان در میان نبوده باشد، دستکم بی اعتمادی در کار نبوده است، زیرا در این صورت دلیلی نداشت تا قوام از کلنل بخواهد اسکورتی در اختیارش بگذارد. اما این همه هیچ یک به معنای آن نیست که قوام احساس خطر نمی کرده است و این امر، ادعای امیر تیمور کلالی را که می گوید قوام چند روز پیش از دستگیری از او خواسته بود نفراتی را در اختیارش بگذارد تقویت می کند.^{۳۶}

افزون بر این، می توان گفت اگر بغض و کینه‌ای در میان بود که بر بی اعتمادی دامن می زد و کدورت‌ها را قوت می بخشید، بیش تر از جانب محمدتقی خان بود. یکی از چهار خواسته‌ی کلنل که در مجمع ارگ دولتی خراسان طرح شد، این بود که اسب‌ها و اسلحه‌ی شخصی قوام که هنگام بازداشت او مصادره شده بود، جزو دارایی ژاندارمری باقی بماند. معلوم نبود چنین خواستی چه گرهی از دشواری‌های خراسان می گشود، جز آن که حس انتقام جویی رئیس الوزرایی را که شهرت داشت به اسب علاقه‌ی فراوانی دارد برانگیزد؟

قوام باز در تلگراف دیگری به کلنل، به شیوه‌ی اعتدال و مماشات روی آورد و نوشت: «... در محبت سابقه به هیچ وجه تغییری حاصل نشد. شما هم

اگر به سوابق خودتان با من مراجعه نمایید، تصدیق می‌کنید که سوءظن و بی‌مهری، خاصه در این موقع با رویه و سیره اینجانب بکلی منافات دارد. نظر به این که حکومت نظامی در تمام ولایات موقوف شده، در خراسان هم ملفی شد و الغای آن را نمی‌بایستی بر بی‌مهری اینجانب حمل نمایید. مخصوصاً به جنابعالی می‌نویسم که با امیدواری به مراحم دولت به خدمات مرجوعه اشتغال داشته، خودتان را کاملاً مشمول محبت و مساعدت اینجانب بدانید.^{۳۷}

نکته‌ی اصلی در تلگراف قوام همان مسئله‌ی لغو حکومت نظامی بود که با سقوط سید ضیاء و بازگشت کشور به شرایط عادی، دلیلی برای ادامه‌ی آن وجود نداشت. اما در این اقدام واقعیت دیگری نیز نهفته بود. در صورت ادامه‌ی حکومت نظامی قدرت واقعی در دست نیروی ژاندارم باقی می‌ماند و با لغو آن قدرت در اختیار والی قرار می‌گرفت. قوام در صدد بود تا نیروی نظامی را تابع قدرت دولتی سازد و در پایتخت نیز بر سر همین مسئله با رضاخان دشواری‌هایی داشت. پیام اصلی تلگراف قوام مبنی بر لغو حکومت نظامی، ظاهراً از همین جا سرچشمه می‌گرفت.

بی‌هیچ شبهه‌ای، روش مسالت‌جویانه‌ی قوام با کلنل حاصل محاسباتی سیاسی نیز بود. او بر توانایی‌های نیروی ژاندارم و اعتبار و محبوبیت و بلندپروازی‌های محمدتقی خان آگاهی داشت و همین آگاهی، به ویژه در آغاز کار، او را به چنین انتخابی سوق می‌داد؛ انتخابی که هر نوع درگیری و رویارویی نظامی را به فرصتی دیگر موکول می‌کرد. آن هم هنگامی که میرزا کوچک خان در گیلان، امیر مؤید سوادکوهی در مازندران و ساعدالدوله در تنکابن سر به شورش برداشته بودند و منطقه‌ی وسیعی از آذربایجان و کردستان تحت سیطره‌ی شورشیان گرد به رهبری اسماعیل آقا سمیتقو قرار داشت.

در ادامه‌ی همین سیاست و پیشبرد شیوه‌ی مماشات، قوام طی تلگرافی خطاب به کفیل ایالت خراسان اعلام کرد: «اگر میل دارد در خراسان

باشد هر نوع تقویت و همراهی و محبت از من بخواهد دریغ نخواهم کرد و در پیشرفت کار او را تقویت و مساعدت خواهم نمود. اگر تغییر محل مأموریت را تقاضا نماید هم ممکن است. هر جا را خودش انتخاب کند تصویب و اقدام خواهم نمود. مع هذا اگر از من مطمئن نمی شود و به هیچ وجه رفع نگرانی از او نخواهد شد، برای مسافرت فرنگ و مساعدت مالی نسبت به مشارالیه نیز مضایقه نمی کنم. اما تأسف دارم مثل کلنل شخصی که با من مدتی بستگی و اختصاص داشته، چرا باید به قول و تعهد من اطمینان نکند، زیرا البته برای من ناگوار خواهد بود که به بی ثباتی و نقض قول منسوب باشم. ^{۳۸}

با کناره گیری نجدالسلطنه از مقام کفالت ایالت خراسان، نبرد قدرت میان قوام و کلنل با تحول تازه ای روبه رو شد. نجدالسلطنه که بنا بر بیماری و کهولت میل به کار نداشت، طی تلگرافی به مرکز این مطلب را با قوام در میان گذاشت و اندکی بعد بی آن که در انتظار دریافت پاسخی از تهران بماند استعفا داد. انفجار دو بمب در مشهد در ۳۱ تیرماه ۱۳۰۰ و بیم جان که نگران آن بود، فرصت چندانی برای انتخاب دیگری باقی نمی گذاشت.

با کناره گیری نجدالسلطنه که علی رغم میل تهران صورت گرفته بود، خراسان به نحوی همه جانبه در اختیار نیروی ژاندارم قرار گرفت. آخرین ملاقات نجدالسلطنه با کلنل در ارگ دولتی، هنگامی که اختیاراتش را به محمدتقی خان تحویل می داد، رسمیت بخشیدن به چنین واقعیتی بود.

متعاقب این اقدام، کلنل مقرر فرماندهی خود را به ارگ دولتی منتقل کرد و با برقراری سانسور در تلگرافخانه، مانع از آن شد که فرامین تهران بدون اجازه و بازبینی او در خراسان منتشر شوند. مسئله ی باز پس دادن اسب های قوام و شماری اسلحه که از هنگام ترک نیروهای انگلیسی در خراسان مانده بود، همچنان معوق ماند و از درآمدهای خراسان نیز چیزی به خزانه ی دولتی انتقال نیافت. کلنل با فراخواندن مجمعی متشکل از تجار، علما و

شماری از متنفذان محلی اعلام کرد هدفش از گرفتن حکومت خراسان پایان بخشیدن به هرج و مرج و نابسامانی جاری است. او ظاهراً در پی آن بود تا شرکت‌کنندگان را متقاعد کند از حکومت تهران بخواهند او را به والی‌گری خراسان منصوب سازد. تجار و علما، مردم در انتخاب چنین تصمیمی، آن هم هنگامی که هنوز سرنوشت نمایشی که آینده‌ی خراسان، بلکه ایران، را معین می‌کرد در پرده‌ای از ابهام قرار داشت، به این بسنده کردند که تا انتخاب والی جدید، اداره‌ی امور در دست محمدتقی خان باشد. تلگراف صمصام‌السلطنه، والی جدید، در تطابق با چنین تمایلی بود. او در ۱۹ مرداد ۱۳۰۰ شمسی خطاب به کلنل نوشت: «نظر به اعتمادی که به دولت‌خواهی جنابعالی دارم تا ورود خود کفالت ایالت را به جنابعالی تفویض می‌دارم و انتظار دارم در حُسن جریان امور و حفظ انتظامات حوزه ایالتی مراقبت کامل» به عمل آورید.

پاسخ کلنل به این تلگراف سخت و کوبنده بود. او نوشت: «... عملیات دولت حاضر و شخص آقای رئیس‌الوزراء، اقلأً آن قسمی که در خراسان شده، منافی با مصالح مملکتی است. بنده شخصاً هیچ اعتماد و اطمینانی به حضرت ایشان ندارم و به همین دلیل حاضر [به] قبول هیچ خدمتی نیستم و نمی‌توانم با داشتن اقتدار، ظلم را دیده و چشم‌پوشی کنم.» او در تلگراف دیگری برای آن که نکته‌ای ناگفته نمانده باشد اضافه کرد: «... شکی نیست که تشریف فرمایی وجود مقدس برای فدوی راه یک دنیا امیدواری را مفتوح می‌دارد. لکن لازم بوده موانع و مشکلات کار را عرضه داشته قبل از حرکت استدعای بذل توجه کنم.»^{۳۹}

گویی رمز پنهان این تلگراف پس از تعارفات مرسوم در آن نهفته بود که بدون رفع «موانع و مشکلات»ی که در کار است، حرکت والی جدید به خراسان ضرورتی نخواهد داشت. بست نشستن شماری از مدافعان کلنل در تلگرافخانه و اعتراض به حکومت تهران در انتصاب صمصام‌السلطنه جلوه‌ی آشکار این پیام بود. با این تحولات، رویارویی میان تهران و خراسان شتابی

تازه بر خود گرفت.

در این میان، انگلستان که از نزدیک رخدادهای خراسان را دنبال می‌کرد، از طریق کنسولگری خود در مشهد، کوشش تازه‌ای را برای میانجی‌گری میان کلنل و دولت مرکزی آغاز کرد؛ کوششی که چون سایر اقداماتی که در این راه انجام گرفت بی‌نتیجه ماند.

روابط کلنل با انگلستان، به ویژه در آغاز کار، بر اساسی دوستانه استوار بود و اقداماتش برای انجام اصلاحات در نیروی نظامی و رابطه‌اش با سید ضیاء مورد تأیید و حمایت بریتانیا قرار داشت. محمدتقی خان در اوج اختلافات با حکومت مرکزی، هنگامی که در اندیشه‌ی ترک ایران بود، نظر مقامات انگلیسی در مشهد را پیرامون این که آیا آماده‌اند شرایطی را فراهم سازند تا برای رفتن به هندوستان تضمین داشته باشد، جویا شد. پریدوکس، سرکنسول انگلیس در مشهد، بر این گمان بود که کلنل ممکن است در کنسولگری انگلیس بست نشیند و به نورهن نوشت انگلستان می‌بایست پناهندگی او به هندوستان را تضمین کند؛ اقدامی که به معنای تأیید روابط دوستانه‌ی کلنل با بریتانیا و اقداماتش در ماه‌های اخیر تلقی می‌شد. از سوی دیگر، انگلستان سرسختانه مخالف هر نوع شورشی بر ضد حکومت مرکزی بود، چرا که چنین رخدادی دستاویزی برای اقدامات نظامی و دخالت احتمالی شوروی می‌شد. از این‌جا به بعد، دیگر تمایل انگلستان به حمایت از پسیان رو به نقصان گذاشت. به دنبال اقدامات افراطی جریان مدافع کلنل در مشهد و حمایت انگلستان از حکومت تهران، سیاست بریتانیا نسبت به محمدتقی خان رفته رفته تردیدآمیز شد و سرانجام به دشمنی گرایید. این امر تغییری در این واقعیت نمی‌داد که مدافعان کلنل و حکومت تهران یکدیگر را بیش از پیش به تکیه بر انگلستان متهم کنند.^{۴۰}

در این فاصله، حکومت مرکزی با میانجی‌گری انگلستان در مشهد پیشنهادهایی را برای حل مسالمت‌آمیز بحرانی که در خراسان جریان داشت طرح کرد؛ پیشنهادهایی که کم و بیش با آنچه کلنل در آغاز بروز اختلافات

عنوان کرده بود، تفاوتی اندک داشت.

نکته‌ی اصلی پیشنهاد، مسئله‌ی خروج کلنل از کشور بود. دولت با میانجی‌گری انگلستان، پسیان را ترغیب می‌کرد تا با دریافت دو سال حقوق، همراه مازور اسماعیل‌خان و مهدی فرخ (معتصم السلطنه)، کارگزار ایالت خراسان، به اروپا برود. حرکت او و یارانش تا سرحد با اسکورت مخصوص ژاندارم تضمین شده بود و به ایلات نیز توصیه می‌شد مانع او نشوند. کلنل می‌بایست ظرف پانزده روز امور ایالت خراسان را به تولیت آستان قدس واگذار می‌کرد و دولت به افسران ژاندارم و کسانی که در عملیات بر ضد حکومت شرکت کرده بودند امان می‌داد. این پیشنهادها مورد قبول کلنل واقع نشد. ظاهراً اطرافیان او، بیمناک از آتیه‌ی خود، محمدتقی خان را از پذیرفتن چنین پیشنهادی منصرف کردند.^{۴۱}

مهدی فرخ که از نزدیک با کلنل همکاری می‌کرد، با اشاره به میانجی‌گری انگلستان می‌نویسد: سرکنسول بریتانیا در مشهد این پیشنهاد را در حضور او با محمدتقی خان در میان گذاشت و کلنل برای ترک کشور چهل روز فرصت خواست. او می‌خواست پیش از حرکت به «حساب‌ها و کتاب‌ها» رسیدگی شود تا بعدها در معرض «انواع و اقسام تهمت‌ها» قرار نگیرد. پریدوکس در مقابل خواستار خروج فوری کلنل از کشور بود و او را تهدید کرد که باید فوراً خراسان را ترک کند.

از فحوای کلام فرخ چنین برمی‌آید که کلنل آماده‌ی ترک کشور بود «تا شاید بدین ترتیب از جنگ و خونریزی هم جلوگیری بشود»، اما اصرار سرکنسول انگلستان بر ترک فوری او از کشور، مانع از تحقق این امر شد. مهدی ملک‌زاده، در مقابل، کوشش یاران و مدافعان محمدتقی خان را در رد پیشنهاد تهران مؤثر می‌داند. آنان با ارسال تلگراف‌های متعدد از او خواسته بودند در خراسان باقی بماند و با اقتداری که دارد بر دشواری‌ها چیره شود. چنین به نظر می‌رسد که برخلاف نظر فرخ، کلنل پسیان چندان مایل به ترک ایران نبود. او به پیشنهاد قوام برای انجام وظیفه در نقطه‌ای دیگر از

ایران یا ترک کشور، هنگامی که امکانات دیگر بی سرانجام مانده بود، وقتی نهاد. گزارش کلنل گروپ، فرمانده سوئدی ژاندارمری خراسان، از ملاقاتش با کلنل نیز حاکی از آن است که محمدتقی خان تمایلی به ترک خراسان نداشته بوده است. افزون بر این، نامه‌ی او به کاظم‌زاده ایرانشهر در برلین نیز همین گمان را تقویت می‌کند. کلنل می‌نویسد: «همسایه جنوب و دولت فشار می‌آورند که من به خارجه مسافرت کنم. لیکن تا ممکن است دست از وطن نخواهم کشید و در همین جا به گور خواهم رفت...»^{۴۲}

شاید آنچه بیش از هر چیز خاطر کارگزاران سیاست بریتانیا در ایران را مکدر می‌ساخت، خطر سقوط دولت بود. تجربه‌ی ناکام سید ضیاء توجه طراحان سیاست انگلستان را بیش از پیش بر ضرورت ثبات و امنیت در ایران معطوف ساخته بود و هر اقدامی که این اصل را خدشه‌دار می‌ساخت با تردید و چه بسا مقاومتی سرسختانه روبه‌رو می‌شد. پافشاری کلنل در سیاست عدم تبعیت از حکومت مرکزی چنین تردیدی را تقویت می‌کرد. بلفور می‌نویسد: «این تصور وجود داشت که کلنل محمدتقی خان در پی بازگرداندن سید ضیاء به قدرت است و بازگشت سید ضیاء به قدرت به معنای آن بود که قدرت واقعی در دست کلنل خواهد بود.»^{۴۳} دولت قوام نیز این احساس را در میان مردم دامن می‌زد که شورش در خراسان، امکان شورش در پایتخت را تقویت خواهد کرد. پس باید به هر قیمتی با آن مبارزه می‌شد.

سید ضیاء از همان آغاز کار، هنگامی که هنوز کباده‌ی صدارت را بر دوش می‌کشید، طی روابطی پنهانی با محمدحسن میرزا، ولیعهد احمدشاه، این گمان را تقویت می‌کرد که در صدد است با دستگیری ولیعهد، شاه را برکنار کند. دو هفته پس از سقوط سید ضیاء، ولیعهد ظاهراً به قصد سفر به اروپا از راه عراق، در بغداد با سید ملاقات کرد و در بین راه در محمره به دیدار شیخ خزعل رفت. سید نیز در این فاصله در میهمانخانه‌ای در بصره اقامت گزید. شیخ خزعل طی ملاقاتی پنهانی با ولیعهد کوشید او را قانع کند

در تبانی با سید و فراهم ساختن نیروی نظامی، که به اعتبار و قدرت شیخ خزعل آماده می‌شد، تهران را فتح کنند. شاهزاده یمین‌الدوله نیز وظیفه یافت، طی تماسی با سید ضیاء، او را در جریان روند این مذاکرات قرار دهد. سید می‌گفت: شیخ «می‌تواند کاری صورت بدهد»، اما به ولیعهد امیدی نداشت: «من او را آزموده‌ام؛ به درد این کارها نمی‌خورد» و «همه خیالاتش متوجه خانم‌های پاریس است».^{۴۴}

با این همه، سید ضیاء در بغداد با ولیعهد ملاقات کرد و پس از گفتگویی که نتیجه‌ی آن را سید در اختیار دفتر کمیساریای عالی انگلستان در بغداد قرار داد، ولیعهد به هندوستان رفت. مقصد بعدی او لندن بود. ظاهراً ولیعهد در نظر داشت طی ملاقاتی با لرد کرزن، حمایت انگلستان را از برنامه‌های آتی خود تأمین سازد؛ برنامه‌هایی که تشکیل حکومتی مجزا در جنوب، در صورت چیرگی بلشویسم در شمال یا کنار زدن احمدشاه، و داعیه‌ی پادشاهی بر سراسر ایران غایت آن بود. سید ضیاء قصد داشت در هندوستان به ولیعهد پیوندد که مخالفت آشکار لرد کرزن مانع از آن شد. او حتی سفر آنان به هندوستان را نیز اقدامی نادرست می‌دانست: «... حال که سید ضیاء بخشی از راه را پیموده، باید به او اجازه ورود به هند را داد. ولی نباید گذاشت هند را پایگاه مانورهای سیاسی خود بکند.» اما ولیعهد؛ «ولیعهد را باید ترغیب کرد هرچه زودتر هند را ترک گوید.» نایب‌السلطنه‌ی هند به لرد کرزن قول داد «بهانه مناسبی پیدا خواهد کرد که دیدار آنها به طول نینجامد».^{۴۵}

چنین به نظر می‌رسد که تماس‌های سید ضیاء، ولیعهد و شیخ خزعل در بغداد، بصره و بمبئی، در تهران نیز انعکاس یافته و بر نگرانی‌های حکومت مرکزی، به ویژه در ارتباط با ناآرامی‌های خراسان، افزوده بوده باشد. مهدی فرخ و علی‌مشار نیز به کوشش‌هایی که در همین زمینه برای سقوط دولت قوام در خراسان جریان داشت اشاره می‌کنند. ظاهراً همه‌ی مقدمات برای به سرانجام رساندن کودتایی فراهم شده و قرار بود در صورت موفقیت این

طرح، مشارالملك، وزير دربار، مقام رياست وزرا را از آن خود سازد و كلنل پسيان با نيروي ژاندارم به تهران برود و رياست ژاندارمري را بر عهده گيرد. مهدي فرخ نيز مسئول خراسان مي شد. اما سيدجمال امامي (ظهيراالاسلام) نايب التوليهي آستان قدس رضوي كه در اجراي اين طرح نقش رابط ميان خراسان و تهران را ايفا مي كرد، به منظور جلب حمايت بریتانيا، طرح کودتا را با مأموران انگلستان در ميان مي گذارد و نقشه بر باد مي رود.

متعاقب اين امر، انگلستان قوام را باخبر مي سازد و مشارالملك بازداشت و تبعيد مي شود. در اين طرح هرچند نشاني از سيد ضياء و وليعهد در ميان نيست، اما برداشت كرونين، محقق انگليسي، چنين است كه، اگر كلنل پسيان در تابستان ۱۳۰۰ شمسي با چهارهزار نيروي ژاندارم كه در اختيار داشت قصد فتح تهران را مي كرد، بعيد بود در تحقق اين هدف خود را با مانعي جدي روياروي بيند.^{۴۶}

با اين همه، بنا به گفته ي لرد كرز، سيد ضياء همچنان در پي «مانورهاي سياسي» بود. او روياي بازگشت به قدرت را در سر مي پروراند و دليلي نداشت تا در محاسبات خود، نقش كلنل را نادیده انگارد. سيد سال ها بعد، در بازگشت به ايران، هنگامي كه هنوز طعم تلخ شكست و از دست دادن قدرت را از خاطر نبرده بود، از اين كه هنگام کودتا افسري چون كلنل را در رأس قشوني متشكل از نيروي ژاندارم و قزاق قرار نداده و كار را يكسره نكرده بود، اظهار تأسف مي كرد.^{۴۷}

با شكست ميانجی گری کنسولگری انگلیس در مشهد، آخرين اميد براي يافتن راه حلي به منظور رفع بحران خراسان رفته رفته نقش بر آب شد. چنين به نظر مي رسد كه انگلستان كلنل را مسئول شكست مذاكرات مي دانست، هرچند كه قوام را نيز عاري از خطا نمي دانست. نورمن، وزير مختار انگلستان، به شاه شكايه كرد كه رئيس الوزرا به بازی دوگانه ای دست زده است. او سفارت را به ميانجی گری فرامي خواند و هم زمان قبایل را در حمله

به نیروی ژاندارم تحریک می‌کند و با این اقدام انگلستان را در معرض اتهام قرار می‌دهد.^{۴۸}

در این میان، نشریات محلی خراسان مقالات تنیدی بر ضد قوام منتشر کردند. دبوای بلژیکی، رئیس مالیه نیز به افشای گزارش‌های مالی ژاندارمری هنگام والی‌گری قوام پرداخت. همان‌جا اشاره شده بود که چگونه زمانی که قوام همه‌کاره‌ی خراسان بود، مأموران دولت می‌بایست برای کسب مقام رشوه می‌پرداختند. این مطلب، آن‌هم در مقام مقایسه‌ی قوام با کلنل که در باور مردم به پاکی شهره و چون چشمه زلال بود، تأثیری غیرقابل انکار باقی می‌گذاشت. دیگر شبنامه‌ها و اعلامیه‌های بی‌نام و نشان یا آن‌چه صاحب نام و عنوان بود، در افشای حکومت تهران حد و مرزی نمی‌شناختند. حتی گفته می‌شد کلنل امید دارد روزی «بیرق جمهوری خراسان» را بر دوش بکشد.

بیانیه‌ی انتباهیه‌ی جمعیت ملیون خراسان که در شهریور ۱۳۰۰ شمسی انتشار یافت، تهران را «مسکن خائنین» و «مرکز سارقین» دانست. تهرانی که چو قوام السلطنه‌ای رئیس‌الوزرایش بود و «در مدت دو سال، دو کرور ثروت خراسان را به بانک‌های خارجه فرستاد.» و سرانجام تهرانی که «مهد تن‌پروران و عیاشان بود» و «امثال کلنل محمدتقی خان را بر نمی‌تابید.»^{۴۹} نیمه‌ی مهرماه ۱۳۰۰ (اکتبر ۱۹۲۱)، هنگامی که هنوز چند ماهی از حکومت قوام نگذشته بود، لنین در مسکو، تلگرافی از تاشکند دریافت کرد که به اوضاع بحرانی خراسان مربوط می‌شد. در آن تلگراف به شورشی که تحت رهبری پسیان بر ضد انگلستان و دولت مرکزی جریان داشت اشاره شده بود. نکته‌ی با اهمیت تلگراف حاکی از آن بود که نماینده‌ای از جانب شورشیان برای دریافت «کمک تسلیحاتی و داوطلب» وارد تاشکند شده است. لنین با آگاهی از این امر، بلافاصله راسکولنیکف، فرمانده ناوگان جنگی ارتش سرخ در بمباران انزلی و غازیان را که دستی بر آتش وقایع گیلان داشت، موظف ساخت تا «مسئولیت احتمالی ایجاد جمهوری شوروی

خراسان را بر عهده بگیرد.»^{۵۰}

در صورت تحقق چنین برنامه‌ای، خطر انقلاب بلشویکی در خراسان و تجزیه‌ی کشور به واقعیتی انکارناپذیر بدل می‌شد و در نهایت از رؤیای رماتیسیم انقلابی کلنل، کابوسی تلخ و هولناک برای ایران بر جای می‌گذاشت. اما دستور لنین بی‌نتیجه ماند. هنوز نماینده‌ای که شورشیان برای دریافت کمک به تاشکند فرستاده بودند از مأموریت خود بازنگشته بود که مرگ نابهنگام کلنل، طرح لنین را برای «جمهوری شوروی خراسان» نقش بر آب کرد.

قوام با آگاهی از امکان بازگشت سید ضیاء به قدرت با کمک کلنل و با سقوط خراسان و خطر تجزیه‌ی کشور، با تمام دوراندیشی و تدبیر سیاسی خود به مقابله با چنین واقعیتی می‌رفت. او به این منظور تلاش گسترده‌ای را برای جلب حمایت شماری از سران ایل‌های خراسان و کشاندن آنان به رویارویی آشکار با کلنل سازمان داد و در شهریور ۱۳۰۰، طی ارسال تلگرافی به امیر شوکت‌الملک علم، حکمران قانات و سیستان، او را به نبرد با کلنل فراخواند. به گفته‌ی قوام، کلنل «... با وجود مساعی دولت در این که مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود، حرکات بی‌رویه و مجنونانه خود را دوام داده، بنای خودسری و تمرد را گذارده، اسباب اختلال اوضاع خراسان...» شده بود. بر این اساس، دولت در نظر داشت هزار نفر از نیروی قزاق را به خراسان اعزام دارد. او از شوکت‌الملک می‌خواست نیروهای خود را برای مقابله با محمدتقی خان بسیج کند.

شوکت‌الملک علم به قوام قول داد در اجرای منویات دولت تا جان در بدن دارد کوتاهی نکند و به همین منظور با شماری از خان‌ها و رؤسای قبایل تماس گرفت و آنان را به مخالفت با محمدتقی خان ترغیب کرد. او در پاسخ تلگرافی به کلنل که نوشته بود «فقط نصفه جانی» دارد که می‌خواهد «نثار وطن» کند نوشت: «... این که حضرت عالی می‌فرمایید جانم را می‌خواهم در راه وطن فدا نمایم، بفرمایید وطن منحصر به محوطه ارض قدس است یا

تمام مملکت ایران؟ و آیا می‌خواهید جان‌نثاری را در تحت حکم همین سلطنت و دولت به نمایش درآورید یا دولت دیگر تشکیل بدهید؟ تا این دو جواب را مرحمت نکنید، نمی‌توانم چیزی عرض کنم.»^{۵۱}

مذاکرات میان شوکت‌الملک علم و کلنل، گاه از طریق تلگراف و گاه گفتگوی شفاهی به میانجی‌گری مهدی فرخ، بی‌آن که سرانجامی بیابد تا مدتی ادامه یافت. شوکت‌الملک علم با وجود قولی که پیرامون اجرای منویات دولت به قوام داده بود، ظاهراً بی‌میل نبود تا راه مذاکره و گفتگو برای حل مسالمت‌آمیز بحران را همچنان باز نگاه دارد. در جریان یکی از همین گفتگوها، فرخ ظاهراً در پاسخ به تلگراف او خطاب به کلنل پیرامون ضرورت رعایت حکم دولت چنین گفت: «... اگر مقصود از حکم دولت، حکم دولت قوام‌السلطنه است، تصور می‌کنم با قدری مطالعه خودتان هم تصدیق کنید که قابل اعتنا نیست، چه رسد به اجراء.» فرخ تأکید می‌کرد «.. تا قوام‌السلطنه زمامدار است، این انقلاب خاتمه حاصل نخواهد کرد.»^{۵۲}

در عمل نیز چنین بود. روز ۲۹ شهریور ۱۳۰۰، به دستور کلنل محمدتقی خان روابط با تهران قطع شد. متعاقب آن اداره‌ی پست و تلگراف دوباره اشغال و شماری از مخالفان بازداشت و زندانی شدند. کمیته‌ی ملی خراسان که کلنل ریاست آن را بر عهده داشت، هدایت امور را در دست گرفت و در کنار اقداماتی که برای تحکیم قدرت انجام داد، اصلاحاتی نیز در امور مالی ایالت و رسیدگی به وضع فقرا سازمان یافت. برای جلب حمایت علما و شماری از سرکردگان قبایل و عناصر متنفذ نیز تصمیماتی گرفته شد.

در همین فاصله درگیری‌هایی نیز میان نیروی ژاندارم و جنگجویان قبایل رخ داد که بر تشنج اوضاع افزود، اما بر موقعیت مستحکم کلنل خدش‌های وارد نیاورد؛ آن هم در شرایطی که کابینه‌ی قوام با دشواری‌هایی روبه‌رو بود و نبرد میان او و رضاخان، وزیر جنگ، وضعیت شکننده‌ای را برای رویارویی با بحرانی که در خراسان ایجاد شده بود فراهم می‌آورد.

با شکست آخرین کوشش‌هایی که از جانب پیریدوکس، سرکنسول

بریتانیا در مشهد، و نیز شوکت‌الملک علم برای حل مسألت‌آمیز مسئله‌ی خراسان انجام گرفت، همه‌چیز نشان از آن داشت که در آینده‌ای نزدیک برخورداردهای نظامی سرانجام کار را معین خواهد ساخت.

در این میان، هنوز قرار ملاقات دیگری میان کلنل محمدتقی خان و شوکت‌الملک علم در راه بود. اما تا کار به این جا برسد، سرنوشت اندوه‌بار کلنل رقم خورده بود. روز دهم مهرماه ۱۳۰۰، او که برای سرکوبی شماری از کردهای قوچان به جعفرآباد رفته بود، در نبردی نابرابر کشته شد.

در سوگ کلنل، مشهد به مصیبت نشست و عشقی و ایرج و فرخی در ماتم فرو رفتند و بهار زبان به شکایت گشود. عارف، سرگشته و دل‌شکسته، در اشک غرقه شد و قیام خراسان سرانجامی دور از انتظار یافت و در هاله‌ای از افسون و تقدس پنهان گردید. گویی مقدر چنین بود که زندگی ساده‌ی کلنل با آن همه جانبازی و رشادت و پاکی و یکرنگی در خلوت و جلوت، چنین غمبار سرآید تا در وجدان تاریخی ما، حقیقت بار دیگر با عیار افسانه محک زده شود.

در تبریز دیده بر جهان گشوده بود. در خانواده‌ای که تباری قفقازی و پیشینه‌ای نظامی داشت. در تهران به مدرسه‌ی ژاندارمری رفت و در جنگ بین‌الملل اول، در مقام فرمانده ژاندارمری همدان، در جبهه‌ی کرمانشاه به نیروهای آلمان و عثمانی پیوست. آن‌گاه برای معالجه‌ی جراحاتی که برداشته بود به برلین رفت و در نیروی هوایی آلمان به تحصیلات نظامی پرداخت. زبان‌های خارجی آموخت و به شعر دل بست و به ترجمه‌ی اشعار لامارتین و تاگور دست زد. آموزش موزیک اروپایی و آموختن پیانو را فراگرفت و با تقی‌زاده محشور شد و با مجله‌ی کاوه همکاری کرد. در پی سقوط تزارسم و ناکامی انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، که مهاجران ایرانی در آمیزه‌ای از ناسیونالیسم و ژمانتیسیم انقلابی به میهن بازگشتند، محمدتقی خان نیز هنگامی که ۲۸ سال بیش نداشت، در تیرماه ۱۲۹۹ به ایران بازگشت و به فرماندهی

ژاندارمری خراسان گمارده شد. دیگر تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ چند ماهی بیش فاصله نبود. سیزده نوروز که رسید، کلنل در خراسان بر مسند قدرت بود. غافل از آن که، نوروزی دیگر در میان نخواهد بود و شمارش معکوس آغاز شده و نظامی دیگری، با شباهتی خیره کننده به کلنل پسیان، در راه است تا سرنوشت ایران را رقم بزند.^{۵۳}

تا این روند به سرانجام برسد، شهاب عمر کلنل در پاییزی تابهنگام در آسمان خراسان افول کرد. خراسانی که آن را «گستره زرین خاوران» می گفتند و «جایگاه سر بر آوردن آفتاب» می شماردند.

Reza.Golshah.com

فصل چهارم

بر مسند صدارت

نیمه‌ی خردادماه ۱۳۰۰ شمسی، قوام در چهل و چهار سالگی بر جایگاه قدرت و مسند صدارت بود. احمد شاه دو روز پس از عزل سید ضیاء، شهاب‌الدوله، رئیس تشریفات سلطنتی را به زندان عشرت‌آباد که قوام در آن جا حبس بود فرستاد تا او را برای احراز مقام ریاست وزرایی به کاخ فرح‌آباد دعوت کند. رئیس تشریفات در بالاخانه‌ی آینه‌کاری عمارت کلاه‌فرنگی که روزگاری به انیس‌الدوله، سوگلی ناصرالدین شاه، تعلق داشت و اکنون محبس قوام بود با او ملاقات کرد و آن‌گاه به دیدار شاه رفتند. روز بعد با انتشار فرمان شاه مبنی بر «نظر به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب اشرف قوام‌السلطنه و امتحانات عدیده کافیه که در این موقع در استقرار انتظامات مملکت، اعتماد همایون ما را به صداقت و دولتخواهی و شاه‌پرستی جلب نموده است...» به حکومت صدروزه‌ی روزنامه‌نگار جسوری که بنیاد قاجاریه را دستخوش مخاطراتی انکارناپذیر ساخته بود، پایان داده شد.

در آستانه‌ی آزادی قوام از زندان، رضاخان، وزیر جنگ قدرتمند کابینه، با کلنل گری، مقام عالی‌رتبه‌ی بریتانیا در تهران تماس گرفت و ضمن اعلام این امر که دولت سید ضیاء در حال سقوط است، نظرش را پیرامون جانشین او جویا شد. با توجه به محتوای گفتگویی که جریان داشت، رضاخان نه تنها تمایلی به انتصاب قوام نداشت، بلکه از فحوائی کلامش چنین بر می‌آمد که خود را نامزد احراز چنین مقامی می‌دانست و نظر مقام انگلیسی را در این

زمینه، هر چند به ایما و اشاره، پیرامون جانشین سید ضیاء جویا شده بود. به این ترتیب، می‌بایست این حکم کم‌ویش پذیرفته شده را که رضاخان در آغاز، با احتیاط و دوراندیشی، موقعیت را برای احراز چنین مقامی مناسب نمی‌دانست و با محاسبه‌ی دقیق به انتظار نشسته بود، با تردید تلقی کرد.

کلنل گری در جریان مذاکره با وزیر جنگ، که یک روز پیش از سقوط کابینه صورت گرفته بود، به او می‌گوید تنها کسی که قابلیت احراز چنین مقامی را داشت در زندان بسر می‌برد. او در مقابل واکنش رضاخان، که این امر را غیرممکن خوانده بود، چنین پاسخ می‌دهد: «این جا ایران است و چیزهای غیرمترقبه رخ می‌دهند. چرا او را آزاد نساخته و رئیس وزرایش نمی‌کنید؟» روز بعد، در پی سقوط دولت سید ضیاء، قوام با آزادی از زندان مأمور تشکیل کابینه می‌شود.^۱

بی‌هیچ شبهه‌ای، انتخابی که بریتانیا پس از کودتای ۱۲۹۹، به اجبار یا اختیار، بدان روی آورده بود، بیش از آن که نشانه‌ی سرسپردگی یا سرپیچی و وابستگی یا استقلال بازیگران صحنه از سیاست‌های انگلستان باشد، بیانگر پذیرش این واقعیت بود که ایران به امنیت و اصلاحات نیاز داشت. امنیت و اصلاحاتی که بر ناامنی و اغتشاش پایان بخشد و خطر کمونیسم را مرتفع سازد. از این منظر، در پی سقوط سید ضیاء، قوام تنها سیاستمداری بود که توانایی تشکیل دولتی نیرومند و مصمم به انجام اصلاحات را داشت و می‌توان گمان کرد که انگلستان نیز، با چنین محاسبه‌ای، موافقت خود را با انتصاب او اعلام داشته یا بدان تن داده بوده باشد.

قوام هنگام معرفی کابینه خطاب به نمایندگان مجلس چهارم گفت: «...یک نظر به سرتاسر مملکت و مشاهده احوال عمومی به خوبی ثابت می‌نماید که دوره امرار وقت سپری شده و روز سعی و عمل رسیده است. مشکلات کنونی و پیش‌آمدهای متنوعه کنونی را در میزان تجارب گذشته بسنجیم، خوب حس خواهیم کرد که بیش از هر وقت موافقت مجلس شورای ملی و هیئت دولت لازم است تا با توحید مساعی و افکار به نتایج

مطلوبه که دیرزمانی است ملت ایران از اصول مشروطیت انتظار داشته موفق گردیده، هرچه زودتر به اصلاح و ترمیم خرابی‌ها شروع شود. آقایان نمایندگان محترم تصدیق می‌فرمایند که بهتر است در این موقع [از] آن چه به مرام و آرزو شبیه است صرف نظر شده، نقشه در اصلاحات اتخاذ شود که به حال مملکت مفید و قابل اجراء باشد.»^۲

آنچه قوام در آغاز ارائه‌ی برنامه‌ی دولت با نمایندگان مجلس در میان گذاشت، اساس نحوه‌ی تفکر او در رویارویی با دشواری‌های کشور و بیش از هر چیز چگونگی نگاهش به سیاست را تشکیل می‌داد. اصول مشروطیت برای او در همکاری مجلس و دولت تحقق می‌یافت. اما در کارنامه‌ی سیاسی‌اش، چنانچه در سال‌های آتی نیز نشان داد، این سرانجام مجلس بود که می‌بایست در خدمت تحقق برنامه‌های دولت عمل می‌کرد. قوام ترجیح می‌داد هرگاه دولت و مجلس در مقابل یکدیگر قرار گیرند، دولت به‌اختیار حکومت کند و چه بسا بدون چنین رویارویی میان مجلس و دولت نیز چنین تمایلی وجود داشت؛ واقعیتی که از همان آغاز کار در ماجرای خلع سلاح مجاهدان در مجلس پیش کشیده شد و بعدها نیز در جریان کار شماری از دولت‌هایی که او ریاست آنها را بر عهده داشت به اجرا درآمد.

دلیل چنین تمایلی را می‌بایست به عواملی گوناگون منتسب دانست. نخست، تربیت سیاسی او که به‌رغم تمام پابندی به نظم نوین برخاسته از حکومت قانون، به سنت و تربیت قاجاریه عجین و آغشته بود. دیگر آن که، مبارزه‌ی پارلمانی از سابقه و تجربه‌ای برخوردار نبود و این، به‌ویژه در فقدان وجود احزابی متکی بر برنامه و قراردادهای اجتماعی، ایجاد توازن معقول میان دولت و مجلس را با دشواری روبه‌رو می‌ساخت. مجلس و نمایندگان نیز گاه با سنت و سابقه‌ای مشابه، نه در خدمت مصالح عمومی، که بر پایه‌ی منافع شخصی و گروهی عمل می‌کردند و مانع تحقق اهداف خیرخواهانه‌ی هر دولتی بودند. اما در این میانه، شاید آنچه بیش از هر چیز نقشی اساسی ایفا می‌کرد، همان نگاه او به نوعی از سیاست شماره‌ده می‌شد که جایی برای

«مرام و آرزو» باقی نمی‌گذاشت. قوام استاد مسلم سیاستِ فارغ از ایدئولوژی، استاد مسلم سیاستِ فارغ از مبانی و قراردادهای از پیش ساخته و پرداخته بود. این مرام او بود و چه بسا با چنین مرامی در شمار سیاستمدارانی قرار گرفت که در باور عمومی جامعه، فاقد اصول و ارزش‌های متعارف به شمار آمدند.

قوام در ارائه‌ی برنامه‌ی دولت خود به مجلس که از جهاتی بی‌شبهت به برنامه‌ی سیدضیاء نبود، بر سه نکته پای فشرد: برقراری نظم و امنیت؛ استفاده از منابع کشور از راه سپردن امتیاز به شرکت‌های بین‌المللی و تأسیس شرکت‌های داخلی؛ و حفظ مرزهای کشور و تشکیل ارتش منظم از راه استخدام مستشاران نظامی از کشورهای غیرهمجوار. او اضافه کرد پس از ایجاد نظم و امنیت، بزرگ‌ترین نیاز مملکت «ایجاد و اصلاح وسایل ارتباطیه است» و از ضرورت ایجاد «راه‌آهن که در دنیای امروز در حکم شرائین مملکت است» سخن گفت. مقابله با فقر و بیکاری، اصلاحات مالیه، جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و سازمان دادن به نظام مالیاتی که بر اساس آن «احتراز از تحمیل بر فقرا و ضعفا بیش‌تر از روی عدالت مجری گردد»، زمینه‌های دیگر سیاست دولت به شمار می‌آمدند. او مبارزه با بیکاری را یکی از اولویت‌های سیاست دولت می‌دانست. اقدامی که علاج آن با «ازدیاد محصولات مملکتی و توسعه و استخراج منابع ثروت» و «توسعه فلاح و ثروت‌های ارضی»، «اصلاحات مالیه و جلب سرمایه‌های خارجی»، میسر بود. به اعتقاد قوام، این اصلاحات بدون «استعانت از معلمین و متخصصین فنی» و «استخدام مستخدمین» اروپایی و آمریکایی ممکن نبود. به همین منظور، دولت استخدام کارشناسان خارجی را جزو برنامه‌های خود قرار داد. استخدام افسران سوئدی برای ژاندارمری، از نخستین اقدامات او در این زمینه بودند. تکیه‌ی قوام در استخدام کارشناس از کشورهای خارج بر آن بود که آنان، با توجه به نقش استعماری انگلیس و روس در ایران، از ممالک دیگر باشند تا وابستگی‌های گذشته تکرار نگردد. جذب سرمایه‌های خارجی،

اعزام دانشجو به خارج، رسیدگی به بهداشت عمومی، ایجاد سد و توجه به کشاورزی، اصلاح قانون استخدام و حسن همجواری با کشورهای همسایه، جوانب دیگر برنامه‌ی دولت را تشکیل می‌دادند.

قوام در جلسه‌ی دیگر مجلس، با تکیه بر نگاه پراگماتیک خود به سیاست و دوری از آنچه «مرام و آرزو» می‌دانست، گفت: «... امیدوارم در این دوره چهارم تقنینیه، میل دولت و نمایندگان محترم این باشد که حتی الامکان قوانینی وضع شود که اصلاحات مملکت در او منظور بوده و قابل الاجراء باشد و حرف پرنسیپ و تئوری نباشد.»^۳

موفقیت برنامه‌های دولت که گسترش روابط سیاسی و اقتصادی و استخدام کارشناسان خارجی در تحقق آن نقش مهمی ایفا می‌کرد، با دشواری‌هایی روبه‌رو بود. قراردادهای اسارت‌بار گذشته و قدرت کارگزاران دولت‌های بیگانه در سرنوشت ایران، فضایی را ایجاد کرده بود که هر اقدامی برای رابطه با کشورهای دیگر با تردید نگریده شود و گاه در خصومتی نابخردانه، معنا و مفهوم خود را در ستیز با بیگانگان بازیابد. سخنان شیخ الاسلام، نماینده‌ی اصفهان در مجلس، بیان آشکار چنین ستیزی بود:

«... در تمام کله‌ها فرو برده بودند که ایرانی وحشی و سایرین متمدن هستند. ایرانی جاهل و سایرین عالم هستند. ایرانی غیر امین و سایرین امین هستند. این حرف‌ها را می‌زدند و شاید بسیاری از ایرانی‌های منورالفکر هم خیال صحت می‌کردند... مستشاران خارجی یعنی مالک‌الرقابانی مطلق. یعنی فعالان مایشاء، یعنی دست‌های خارجی، یعنی آشوب‌طلبان بر ضد مملکت. بالاخره یعنی کسانی که ریشه استقلال ما را کنده دم آب می‌دهند و اسم ما را از صفحه روزگار برمی‌اندازند... امروز روح ایرانییت از جلب مستخدمین خارجه بیزار است. باید هم بیزار باشد. ایرانی مسلمان است. در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه، ابوموسی اشعری والی مصر بود. یک نفر نصرانی را در مالیه استخدام نمود، جزیه رسید در آن زمان پیش

خلیفه و والی... عاقبت خلیفه نوشت: مات النصرانی، ای ابو موسی، دست از جانم بردار، من نمی‌گذارم نصرانی در مالیه مسلمین مستخدم باشد. فرض کن امشب نصرانی مرد، فردا چه خواهی کرد؟ آن کار را امروز بکن.» به گفته‌ی شیخ الاسلام، مستشار نه علاج درد، که خود درد بود و با توصیفی از این دست که از قدیم گفته‌اند «دایه که از مادر بیش‌تر دلسوزی کند، باید پستان او را برید»، به مقابله با دولت می‌رفت. او مستشاران را که در نظرش هرج و مرج و فتنه بر پا ساخته و «جوانان ایرانی را فاسدالاخلاق» کرده بودند، «سم مهلک» خواند و در میان ناباوری شماری از وکلای اضافه کرد: «... ما در مملکت یک فوج نیم‌خارجیه بدتر از خارجیه هم داریم که آرامنه هستند.»^۴

اظهارات نماینده‌ی اصفهان، واکنش تند قوام و شماری از نمایندگان را برانگیخت. او مخالفت کامل خود را با آن چه ابراز شده بود اعلام و تأکید کرد آن چه عنوان شده است، «عقیده وکلای محترم مجلس شورای ملی نیست.» سردار معظم (تیمورتاش) نیز که بعدها، در روزگار پادشاهی رضا شاه، قدر و منزلتی ویژه یافت، ضمن محکوم ساختن نظر شیخ الاسلام درباره‌ی آرامنه به عنوان «نظریه‌ای نژادی»، آنان را به عنوان «اتباع ایران» با سایرین مساوی خواند و اعلام کرد: «... مکلف هستیم هر قدر نسبت به ایرانی‌های خدمتگزار قدردانی می‌کنیم، نسبت به آرامنه حقوق‌شناسی و حق‌گذاری کنیم.» او آن‌گاه ضمن انتقاد به رفتار مستشاران خارجی در گذشته، بر این نکته تکیه کرد که: «... تصدیق بفرمایید که بدی اشخاص و وظیفه‌ناشناس نمی‌تواند یک اصل ثابتی را متزلزل کند که ما امروز باید به این حقیقت معترف باشیم و این حقیقت را بیش‌تر از سایرین بگوییم که ایرانی باید زندگانی خودش را با زندگانی سایر ممالک دنیا تطبیق کند. ایرانی از همان اصلاحاتی که در تمام دنیا معمول است باید استفاده کرده و بهره‌مند بشود. ما اگر اعتراف کنیم که از نقطه نظر فنی و ادارات، اطلاعات ما به درجه خارجی‌ها نرسیده است، نقصی بر ما وارد نیست. زیرا یک وقتی هم بوده

است که اطلاعات آنها نسبت به ما ناقص بوده و همان طور که آنها آن وقت کسب اطلاعات از ما می نمودند، ما هم باید مستخدمین خارجی را جلب نماییم، منتهی با شرایط معینه... کلیه مستخدمینی که ما استخدام می کنیم باید از دول غیرهمجوار باشد، زیرا اگر از دول غیرهمجوار نباشد، ممکن است اطلاعات فنی آنها با نظرات سیاسی مخلوط شود و مستخدمین وسیله اعمال نفوذ سیاسی بشوند و آن مقصودی که ما در نظر داریم فوت بشود.^۵

نمایندگی اصفهان در فرصتی دیگر، هنگام طرح لایحه‌ی دولت پیرامون تقاضای اعتبار برای تحصیل شصت محصل نظامی در فرانسه، مسئله‌ی دیانت و سیاست را پیش کشید و گفت: «... سیاست عین دیانت و دیانت عین سیاست است و این عقیده هم با قانون اسلام تطبیق می شود... یک نفر محاسب که هیچ کاری سوای حساب کردن ندارد، هر قسم حسابی را که بیاورند، چرتکه می اندازد و آن حساب را حل می کند. حساب قند بلژیک بیاورند، با چرتکه حل می کند. حساب قماش منچستر را می آورند، با چرتکه حل می کند... همین قسم ماها باید هر مطلبی که عنوان می شود، دین را در نظر بگیریم و آن قضیه را در سایه دیانت حل کنیم و این مطلب در همین مجلس شورای ملی هم سابقه دارد. در دولت مشروطه، موسسه بالاتر از مجلس شورای ملی نیست. وقتی می خواستند مجلس را مفتوح کنند، قرآن را گذارده‌اند و دو آیه را که دلالت می کرده است بر صحت شورا.» شیخ الاسلام تکیه بر دیانت را نه «حربه‌ای» در توجیه بیاناتش، بلکه نشان آزادی عقیده که آن را از «اصول مسلمه» می خواند، به شمار می آورد. اصولی که خود نشان از گوناگونی آرا و عقاید داشت و در سرآغاز کلام نماینده‌ی دیندار مجلس، بر چنین استدلالی استوار بود: «این سیاستمدار عالیقدر، بی‌سما رک می گوید ایران اداره نمی شود، مگر در سایه اقتدار مذهبی.»^۶

در گیر و دار مباحثاتی که پیرامون استخدام مستشاران خارجی جریان داشت، انتشار خبر واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی استاندارد اویل که طی

جلسه‌ای سرّی به تصویب مجلس رسیده بود، جهان دیپلماتیک را با شگفتی روبه رو ساخت. قوام هر چند در جریان ارائه‌ی برنامه‌ی دولت به مجلس، اعلام داشته بود که برای پیشبرد اصلاحات، «یعنی به کار انداختن منابع ثروت و سایر اصلاحات نافع، ناگزیر از توسل به منابع ثروت خارجی هستیم و دولت در این باره مشغول مطالعاتی است که در موقع خود، لوایح آن را به مجلس شورای عالی تقدیم خواهد نمود»، با این همه، بیم آن داشت مبادا کارگزاران سیاست انگلیس و شوروی به موضوع پی ببرند و کوشش‌هایش را در تحقق برنامه‌ای که در پیش داشت عقیم گذارند. وسواس فوق‌العاده‌ی قوام در پنهان نگاه داشتن این اقدام چنان بود که حتی نمایندگان مجلس نیز، جز آنان که «محرم» بودند، خبری از ماجرا نداشتند.^۷

سی‌ام آبان ماه ۱۳۰۰ شمسی، طرح چهار ماده‌ای دولت برای واگذاری امتیاز به کمپانی استاندارد اوپل در مجلس مطرح شد. قوام اعلام داشت می‌خواهد این «ثروت خداداد بیش از این در قعر زمین مدفون و مستور نماند و مورد استفاده مملکت گردد.» او در دفاع از طرح خود گفت: «یکی از موارد مهمه پروگرام دولت، استخراج منابع ثروت مملکت است که به این وسیله موجبات ازدیاد منافع عمومی و تکثیر عایدات دولت و ترفیه حال اهالی فراهم شده، ضمناً برای عده کثیری از اشخاص که فعلاً برای اعاشه خود، وسیله‌ای جز توسل به دوایر دولتی ندارند، تهیه شغل و کار شده باشد... آن چه را که دولت برای سعادت مملکت و رفاه عامه به انجام مقاصد مقدم می‌داند، موضوع استخراج معادن و جلب سرمایه‌های خارجی است تا به وسیله آن، منابع ثروت مملکت به جریان افتاده، اوضاع اقتصادی رو به بهبود گذارد.»

طرح دولت، پس از بحث و شور، نظر به اهمیتی که از نظر سیاسی و اقتصادی داشت، در اختیار کمیسیون‌های خارجه، فوائد عامه و تجارت مجلس قرار گرفت. کمیسیون نیز پس از ارزیابی از جوانب گوناگون طرح و افزودن ماده‌ای به آن، مجدداً آن را به شور نمایندگان گذارد. نصرت‌الدوله

فیروز، مخبر کمیسیون، هنگام ارائه‌ی گزارش، در پاسخ به اظهارات حاج شیخ اسدالله و نگرانی‌هایی که ابراز شده بود، اعلام کرد که این امتیاز نه به دولت آمریکا، بلکه به یک شرکت آمریکایی تعلق می‌گیرد.^۸

اعتبار رییس دولت که بر ناآرامی‌هایی چون مسئله‌ی خراسان پایان بخشیده و خطر تجزیه را مرتفع ساخته بود، وزنه‌ای سنگین در کسب حمایت مجلس از طرح کابینه به شمار می‌آمد؛ اعتباری که پشتیبانی رضاخان، وزیر جنگ قدرتمند، و مصدق، وزیر خوشنام و پرکار مالیه، پشتوانه‌ی آن بود. تا آن جا که برخی از نمایندگان، با وجود اعتراضی که به نحوه‌ی طرح پیشنهاد و فوریتی که دولت برای آن قایل شده بود، آن را ضرورتی غیر قابل انکار شمردند و همان روز از تصویب مجلس گذراندند.

چنین به نظر می‌رسد که کابینه‌ی قوام در نظر داشت با اتخاذ سیاستی مستقل، آینده‌ی ایران را در مسیری جدید قرار دهد و از قید وابستگی‌های تاریخی برهاند. اقدامی که تحقق آن، بنا بر شرایط بین‌المللی، از اقبالی مناسب برخوردار بود. دولت نوحاسته‌ی شوروی امتیازات روسیه‌ی تزاری در ایران را ملغی کرده بود و درگیر در معضلات داخلی، برای تدوین سیاستی جدید که وجه اصلی آن چگونگی رویارویی با استعمار کهن انگلیس به شمار می‌آمد، خود را با دشواری‌هایی جدی روبه‌رو می‌دید.

برای انگلستان نیز که آخرین کوشش‌هایش در جهت چیرگی کامل بر ایران در پی شکست قرارداد ۱۹۱۹ نقش بر آب شده بود، موقعیت مناسب به نظر نمی‌آمد.

بر این اساس، دولت قوام با تکیه بر افکار عمومی که بیش از پیش بر ضرورت پایان بخشیدن بر قید و بندهای استعماری کهن اصرار می‌ورزید، خود را برای بهره‌برداری از موقعیت مساعد داخلی و بین‌المللی آماده می‌ساخت. گمان عمومی بر آن بود که آمریکا که «دریاها از ایران فاصله داشت»، فارغ از خواست‌های نواستعماری، متحد مناسبی برای برنامه‌های اصلاحی کشور به شمار می‌آید. گمانی که بنا بر نام پرآوازه‌ی مورگان

شوستر، مستشار مالی ایران که در تبانی میان انگلیس و روس، روزگاری نه‌چندان دور، از ایران انحراف شده و بر محبوبیت آمریکا افزوده بود. مخالفت آمریکا با قرارداد ۱۹۱۹ و تمایل آن کشور به شرکت هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح ورسای و نیز جلب توجه دول دیگر به خواست‌های ایران نیز بر همین مسیر گذر می‌کرد. در چنین فضایی، شماری از سیاستمداران کشور کشاندن آمریکا به عرصه‌ی رقابت‌های انگلیس و شوروی در ایران را سلاحی کارآمد در فتح سنگرهای از دست رفته تلقی کرده و آرایش نیروی خود را بر آن اساس تنظیم ساخته بودند. سیاست موازنه‌ی مثبت قوام که از جانب رضاخان، وزیر جنگ قدرتمند کابینه، حمایت می‌شد، بر چنین زمینه‌ای استوار بود.

چندی پیش از ارائه‌ی طرح دولت در هشتم تیرماه ۱۳۰۰، مجلس از دولت خواست با استخدام مستشاران مالی آمریکایی و اعطای امتیاز نفت به «یک شرکت مترقی آمریکایی»، محدود ساختن قدرت سیاسی و اقتصادی شرکت نفت ایران و انگلیس را در دستور کار قرار دهد. اندکی بعد، مقامات انگلیسی با کشف رمز دو تلگراف قوام به برادرش وثوق‌الدوله که در لندن به سر می‌برد، اطلاع یافتند که ایران در صدد است از طریق میرزا حسین خان علاء، وزیر مختار جدید ایران در واشنگتن، امکان دریافت قرضه از شرکت‌های آمریکایی را بررسی کند. از سوی دیگر، شرکت نفت ایران و انگلیس به وزارت خارجه‌ی بریتانیا اطلاع داد که وثوق‌الدوله با رئیس کمپانی استاندارد اویل دست به مذاکره زده است. اظهارات مقامات انگلیسی در این زمینه حاکی از آن بود که شماری از کارگزاران امپراتوری بریتانیا این تحولات را به‌سان زنگ خطری جدی برای منافع خود در ایران به شمار می‌آوردند. نورمن در این زمینه خطاب به لرد کرزن چنین نوشت:

«دولت فعلی ایران در فکر انداختن آن کشور به دامان آمریکاست. آنها می‌خواهند وجوه کافی قرض کنند تا بدهکاری‌های‌شان را به ما پردازند و از مابقی برای تأسیس بانک ملی، تحت راهنمایی آمریکا و ساختن راه‌آهن

استفاده نمایند. علاوه بر این در نظر دارند یک آمریکایی را برای سروسامان دادن به مالیه کشور استخدام کنند.» لرد کرزن هرچند هنوز این اقدامات را اضطراب‌آمیز ارزیابی نمی‌کرد و تردید داشت از آن که آمریکایی‌ها بخواهند جای انگلیس را در ایران بگیرند، اما نمی‌توانست این احتمال را نیز نادیده انگارد که آنها بر سر نفت سر ناسازگاری داشته باشند و یا خطرناک شوند.^۹ هراس انگلستان بی‌اساس نبود. قوام به حسین علاء مأموریت داده بود تا شرایط را برای فراهم ساختن واگذاری امتیاز نفت به کمپانی استاندارد اویل و دریافت قرضه فراهم آورد. علاء در این زمینه چنین نوشت: «... پیشنهاد می‌کنم دولت علیه مانند سایر دول یک نفر وکیل عدلیه با اختیارات در نیویورک معین کند، تحت نظر سفارت عمل استقراض را از روی بصیرت انجام بدهد.» و برای این منظور مورگان شوستر را پیشنهاد کرد. شوستر با تکیه بر تجارب و روابطی که با محافل بانکی و مالی آمریکا داشت پیشنهادهای مفصلی را پیرامون واگذاری امتیاز به مؤسسات آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در معادن، راه‌آهن و سدسازی در ایران ارائه داد.^{۱۰}

اندکی بعد، شوستر به دولت ایران اطلاع داد که کمپانی استاندارد، امتیاز نفت را پذیرفته و آمادگی خود را برای پرداخت ۱۰ میلیون دلار قرضه اعلام کرده است؛ امتیازی که نخستین معاهده‌ی تجاری بزرگ آمریکا در خاورمیانه به شمار می‌آید و راه را برای سرمایه‌گذاری‌های آن کشور در منابع غنی ایران می‌گشود.

قوام در پیشبرد همین سیاست، برای جلب موافقت آمریکا جهت اعزام مستشاراتی به منظور سر و سامان دادن به وضع «قشون و مدرسه نظام و ایروپلان» با وزیرمختار آمریکا در تهران محرمانه گفتگو و مذاکره کرد.^{۱۱} به این ترتیب، کوشش قوام برای جلب سرمایه‌های آمریکایی که با امید به حمایت آن کشور در ایفای نقشی فعال در ایران طرح‌ریزی شد و هدف استقلال نسبت به سیاست‌های انگلیس و شوروی را دنبال می‌کرد، در نخستین گام خود با موفقیت روبه‌رو شد. قرضه‌ی ده میلیون دلاری شرکت